

تبیین تربیتی چگونگی تبدیل علم به ایمان در دیدگاه علامه مصباح یزدی

✉ **مهدی علیرضالو**/ دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

alirezalou62@gmail.com

beheshti@atu.ac.ir

rahnama@qabas.net

 orcid.org/0009-0002-1160-7871

سعید بهشتی/ استاد دانشگاه علامه طباطبائی

سیداحمد رهنمایی/ دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۶ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۳

چکیده

در تربیت دینی که مهم‌ترین بعد تعلیم و تربیت است، باید علم و آگاهی و احساسات متربی در مسیری مثبت جاری شود و عواطف او درگیر ایمان گردد. تحقق یا شکل‌گیری ایمان و به‌ویژه ایمان به خدا، از مسائل پیچیده در فلسفه، الهیات و بلکه روان‌شناسی بوده است. اندیشمندان در ضمن مباحث فلسفی، کلامی، اخلاقی، تفسیری و روان‌شناختی، اشاراتی به بحث ماهیت علم و ایمان و ارتباط این دو برحسب استنباط خود از متون دینی نموده‌اند. یکی از دیدگاه‌های مطرح در این زمینه، دیدگاه نظام‌مند و منسجم علامه مصباح یزدی است که ارزش بررسی توسط پژوهشگران عرصه علوم انسانی و معارف دینی را داراست. تبیین تربیتی نحوه شکل‌گیری ایمان برای تدوین الگوی تربیت دینی، مسئله‌ای است که نبودش احساس می‌شود. لذا هدف پژوهش حاضر این است که با روش تحلیل محتوا، دیدگاه علامه مصباح را در مورد ماهیت علم و ایمان و ارتباط این دو عنصر با یکدیگر، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، تا از این طریق تبیینی تربیتی از چگونگی تبدیل علم به ایمان از منظر ایشان ارائه دهد. یافته تحقیق این است که بر اساس تحلیل‌های انجام‌شده، تصدیق عقلی بایستی با یکی از گرایش‌های فطری نفس همگام شود تا خوشایند نفس انسان گردد و بدان شوق پیدا کند و سرانجام به تصدیق قلبی تبدیل شود و ایمان حاصل گردد.

کلیدواژه‌ها: تبیین تربیتی، علم، ایمان، ارتباط علم و ایمان، تبدیل علم به ایمان، دیدگاه علامه مصباح یزدی .

تربیت، عبارت است از فراهم آوردن زمینه‌ها و عوامل به‌فعلیت رساندن یا شکوفا ساختن استعدادهای بالقوه انسان در جهت رشد و تکامل اختیاری او به‌سوی هدف‌های مطلوب و منطبق بر اصولی معین و برنامه‌های منظم و سنجیده (شکوهِی یکتا، ۱۳۹۶، ص ۵). تربیت دینی به‌عنوان مهم‌ترین بعد تعلیم و تربیت، مؤلفه محوری‌اش ایمان است. لذا اگر ایمان به‌درستی شکل نگیرد، تربیت دینی صورت نپذیرفته است. بنابراین بایستی این نوع از تربیت بر احساسات و عواطف شاگردان متمرکز شود. در چنین تربیتی نخست باید علم و آگاهی و احساسات شاگرد را در مسیری مثبت جاری کرد و عواطف او را درگیر ایمان نمود (بلندهمتان، ۱۳۹۲، ص ۵۷ یا اندکی تصرف).

تحقق و شکل‌گیری ایمان، به‌ویژه ایمان به خدا، از جمله مسائل پیچیده‌ای است که در فلسفه، الهیات و بلکه روان‌شناسی بحث شده است. در این میان، بحث از رابطه علم و ایمان جایگاه برجسته‌ای داشته است. سؤال اصلی در این بحث این است که: چه ارتباطی بین ایمان و معرفت انسان وجود دارد؟ آیا فقط با کسب معرفت است که ایمان حاصل می‌شود یا برای حصول ایمان، علاوه بر معرفت، به عامل دیگری نیاز است؟ در صورت متکی بودن ایمان به معرفت، چه معرفتی زمینه‌ساز ایمان است؟ گرایش چه نقشی در حصول ایمان دارد؟

بررسی و تحلیل متفکران غربی و اسلامی در رابطه با این مسائل، باعث به‌وجود آمدن دیدگاه‌های مختلفی شده است. برخی حقیقت ایمان را مساوی با معرفت گرفته‌اند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ص ۲) و عده‌ای ایمان و معرفت را مفایر هم دانسته‌اند. برخی از ایمان‌گرایان (پذیرش ایمان بدون دلیل)، از جمله کرگگور، ایمان و معرفت را در تعارض با هم می‌دیدند (کرگگور، ۱۳۷۴). برخی مانند ویتگنشتاین و اخلافش معتقد بودند که ایمان و معرفت ارتباطی با هم ندارند (لگنهاوزن، ۱۳۷۹). عده‌ای مانند پلانتینگا با وجود معتبر دانستن دلایل اثبات وجود خدا، برای ایمان‌آوری، آنها را ضروری نمی‌دانستند (پلانتینگا، ۱۳۷۶). در مقابل ایمان‌گرایان، برخی معتقدند ایمان باید توجیه برون‌دینی داشته باشد. گروهی توجیه‌کننده ایمان را استدلالی برهانی یا قیاسی می‌دانند (اکبری، ۱۳۸۹) و گروهی دیگر مانند سوئین برن، استدلال تجربی و استقرایی را مفیدتر دانسته‌اند (سوئین برن، ۱۳۸۷). عده‌ای مانند پاسکال و جیمز نیز به دلایل عمل‌گرایانه متوسل می‌شوند (آذربایجانی، ۱۳۸۳). برخی نیز مانند بارت ایمان را تنها از طریق درون‌دینی توجیه‌پذیر می‌دانند (مک گراث، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۳۱).

بررسی دیدگاه‌های گوناگون درباره حقیقت ایمان نشان می‌دهد که سه مقوله در ماهیت ایمان دخالت دارد که تمام اقوال بر محور آنها دور می‌زند. این سه امر عبارت‌اند از: تصدیق عقلی، تصدیق قلبی و عمل جوارحی. اقرار زبانی نیز ذیل عمل جوارحی قرار می‌گیرد. بنابراین برای رسیدن به تصویری روشن از ایمان باید حقیقت ایمان را در میان آنها جست‌وجو کرد. بحث تبدیل علم و معرفت به ایمان از مسائلی است که اندیشمندان در ضمن مباحث فلسفی، کلامی، اخلاقی، تفسیری و روان‌شناختی، که بیشترین دل‌مشغولی آنان را تشکیل می‌داده است، اشاراتی به این مسئله برحسب استنباط خود از متون دینی نموده‌اند. در دهه‌های اخیر در زمینه ارتباط علم و ایمان از دیدگاه اندیشمندان اسلامی،

تک‌نگاره‌هایی صورت گرفته که در جای خود ارزشمند بوده و شایسته تقدیر است (برای نمونه: بدخشان و همکاران، ۱۳۸۸؛ قلی‌زاده و جعفری، ۱۳۹۳؛ میرباباپور، ۱۳۹۶؛ نوذری، ۱۳۹۶). علامه مصباح یزدی در زمره آن دسته از اندیشمندان اسلامی است که به‌صورت نظام‌مند و منسجم به اسلامی‌سازی علوم انسانی ورود پیدا کرده است. ایشان نیز مانند دیگر اندیشمندان اسلامی به‌صورت مجزا به بحث از تبدیل علم به ایمان نپرداخته‌اند، ولی در آثار فلسفی، اخلاقی، روان‌شناختی و تفسیری و درس‌های اخلاق و معارف قرآن خود مباحثی مربوط به این حوزه از جمله: ماهیت علم و ایمان، رابطه این دو با هم و مراتب ایمان نگاشته و بیان داشته‌اند. برخی از پژوهشگران با استفاده از این مباحث، به پژوهش‌هایی پرداخته (برای نمونه: شجاعی، ۱۳۹۲؛ میرباباپور، ۱۳۹۶) و به نتایجی دست یافته‌اند که هرکدام حاصل نگاه خاصی بوده که به این مسئله داشته‌اند، که ارزنده و شایسته تقدیر می‌باشند. نکته حائز اهمیت، این است که در غالب این آثار به نحوه و چگونگی تبدیل شدن علم به ایمان یا مراحل شکل‌گیری ایمان توجهی نشده و در صورت توجه، درصد این نبوده‌اند که به تبیین تربیتی این امر مهم بپردازند. این در صورتی است که در بسته و مبهم ماندن تبدیل علم به ایمان، باعث به‌وجود آمدن مشکلات عدیده‌ای برای نظام آموزشی کشور به‌خصوص در بعد تربیت دینی شده و نیز باعث می‌شود تا راه‌حل‌هایی که برای برطرف کردن آن مشکلات به کار بسته می‌شود، مثمر ثمر واقع نگردد. انسانی که ذاتاً مشتاق دین است و مذهب در درون او ریشه‌های بنیادین دارد، چرا فاصله گرفتن از آموزه‌های دینی در نسل جوانش به‌ویژه در بین دانش‌آموزان شیوع و نمود بیشتری دارد؟ به‌نظر می‌رسد با تحلیل چگونگی تبدیل علم به ایمان و تبیین تربیتی از آن، بتوان بسیاری از مشکلات و آسیب‌های نظام آموزش و پرورش به‌خصوص در بعد تربیت دینی را به حداقل رساند. این همان خلأی است که محقق آن را احساس کرده و برای پژوهش در رابطه با آن مصمم شده است.

این تحقیق از سه جهت دارای اهمیت و ضرورت می‌باشد: تولید محتوای درسی، بالخصوص محتوا برای تربیت دینی؛ مجریان و دست‌اندرکاران در حیطه عمل، مانند معلمان و بالخصوص معلمان پرورشی؛ و همچنین ارزشیابی و بررسی عمل تربیتی. این تحقیق درصدی است که با تحلیل و بررسی نظریات علامه مصباح یزدی در مورد ماهیت علم و ایمان و ارتباط علم و ایمان، تبیینی تربیتی در زمینه چگونگی تبدیل علم به ایمان ارائه دهد و از این طریق می‌کوشد مشکلات و آسیب‌های نظام آموزش و پرورش را به‌خصوص در بعد تربیت دینی به حداقل برساند. لذا مسئله اصلی تحقیق حاضر این است که با روش تحلیل محتوا، تبیینی تربیتی از دیدگاه علامه مصباح یزدی در زمینه چگونگی تبدیل علم به ایمان ارائه دهد. برای پرداختن به این مهم، بیان اینکه ماهیت و ارتباط علم و ایمان در دیدگاه علامه مصباح چیست، ضروری می‌باشد.

۱. ماهیت علم و ایمان از دیدگاه علامه مصباح

برای اینکه بتوانیم فرایند تبدیل شدن علم به ایمان را مبتنی بر دیدگاه علامه مصباح یزدی به‌دست بیاوریم، ابتدا نیاز است که ماهیت علم و ایمان و رابطه بین این دو را در نزد ایشان تحلیل و بررسی نماییم.

۱-۱. ماهیت علم

منظورمان در این پژوهش از علم، علم حصولی است. علم حصولی علمی است که در آن، علم با واسطه به ذات معلوم تعلق می‌گیرد. به عبارت دیگر، وجود خارجی معلوم از طریق صورت یا مفهوم ذهنی برای عالم نمایانگر می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۶۶). به عبارت دیگر، منظور از علم حصولی همان «تصدیق عقلی» است.

۱-۲. ماهیت ایمان

استاد مصباح یزدی دیدگاه خود در باب حقیقت ایمان را چنین بیان می‌کند:

ایمان عبارت است از اینکه دل چیزی را که عقل و ذهن تصدیق کرده، بپذیرد و بخواهد به همه لوازم آن ملتزم شود و تصمیم اجمالی بر انجام لوازم عملی آن بگیرد. ایمان راستین و واقعی وقتی در انسان پدید می‌آید که وی ملتزم به آثار و لوازم عملی ایمان باشد. همچنان که وقتی کسی پذیرفت آتش سوزاننده است، دست خود را به آن نزدیک نمی‌کند و دست نزدن به آتش از لوازم انفکاک‌ناپذیر اعتقاد به سوزاندگی آتش است. همین‌طور لازمه ایمان التزام به مقتضیات و ملزومات ایمان است. بنابراین نمی‌شود که انسان به خداوند و پیامبر او ایمان داشته باشد، اما به آنچه پیامبر از جانب خداوند آورده عمل نکند. پس ایمان منوط و مشروط به شناخت است؛ ولی نه عین علم است و نه لازم دائمی آن (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ب، ص ۶۷ و ۱۸۲؛ ۱۳۸۳، ص ۱۲۵، ۴۴۴ و ۴۵۳؛ ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۸۲؛ ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۴۷۲؛ ۱۳۸۰، ص ۳۱۰؛ ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۲۵).

استاد مصباح تأکید می‌کند که ایمان غیر از علم است؛ زیرا علم غیراختیاری است؛ درحالی که ایمان عمل اختیاری نفس است و کاملاً امکان‌پذیر است که شخص در عین عالم بودن، به متعلق علم کافر باشد؛ چنان که آیات قرآن کریم بدان تصریح دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۱۸). خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَدُوا بِهَا وَأَسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل: ۱۴)؛ فرعونیان از روی ستم و برتری‌جویی، به آیات خدا کفر ورزیدند؛ درحالی که در دل به آنها یقین داشتند.

از نظر استاد مصباح، علم و ایمان دو مقوله‌ای هستند که در ظروف جداگانه محقق می‌شوند. ایشان تصریح می‌نمایند که علم و ایمان جدا از یکدیگر هستند. ظرف علم، ذهن است و ظرف ایمان، دل. کار دل پس از علم آغاز می‌شود. علم روابط اشیا را درک می‌کند، ولی دل پس از آن باید به آن معلوم ذهنی ملتزم شود که البته نفس در این التزام یا عدم التزام مختار است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۵۵).

استاد مصباح ریشه اعمال اختیاری انسان را بینش و گرایش معرفی کرده، تصریح می‌کند که این دو از مقوله‌های متفاوتی هستند و گرایش، منشأ مستقلی در نفس دارد؛ هرچند بدون علم گرایشی حاصل نمی‌شود. بر همین اساس برای فراهم کردن شرایط حصول ایمان و تقویت آن باید برای هر دو مقوله (تقویت شناخت و انگیزش میل فطری) تلاش کرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۵۶).

بنا بر نظر استاد، علم دو نقش ایفا می‌کند: اول آنکه حقیقت را برای ما روشن می‌کند تا بر اساس آن، حق و باطل را بشناسیم؛ دوم آنکه برای میل‌های فطری بالقوه، مصداق و جهت تعیین می‌کند و باعث شکوفایی آنها می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۵۶).

استاد مصباح تصریح دارد که دانستن، تمام حقیقت ایمان نیست؛ بلکه علاوه بر علم، تسلیم بودن و التزام به لوازم علم نیز در حقیقت ایمان شرط است. بنابراین علم به تنهایی کافی نیست و شرایط روانی و گرایشی نیز باید مساعد باشد تا رکن دیگر ایمان، یعنی التزام به لوازم علم، محقق شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۳۴ و ۱۵۶). در بیان دیگری، استاد تصریح به علت ناقصه بودن علم برای ایمان دارند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۵۳).

ایشان تأیید آیات و روایات را مبنی بر تأثیر معرفت در ایجاد حالات و صفات نفسانی متعالی را مورد توجه قرار می‌دهد و به برخی از آنها اشاره می‌نماید و در نهایت، ارتباط وثیق بین علم و حالات نفسانی را مدلول آیات و روایات و مورد تأکید خود معرفی می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۳۰۲). البته در ادامه، باز استاد تصریح می‌نماید که علت علم برای حالات نفسانی، علت ناقصه است و نه علت تامه و در تعبیری مهم، علم را جزءالعله برای حالات نفسانی معرفی می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۹).

استاد در همان بیان که شوق را مقوله‌ای مستقل از علم بیان می‌کند، تصریح دارند که بین علم و شوق ترتب وجود دارد و همان‌طور که حکما گفته‌اند، علم علت شوق است؛ البته نه علت تامه. در نهایت، استاد در تفسیر دیدگاه حکما علم را علت متمم شوق معرفی می‌کند و تنها راه فعال شدن و فعلیت یافتن امیال و حالات نفسانی الهی همچون خشیت، خشوع و اخبات را در برابر امیال حیوانی، ادراک و فکر می‌داند و حتی ایجاد و تقویت خوف و رجا را که ریشه همه فعالیت‌های انسان است، در اثر تفکر می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۸-۱۹۰، ۳۱۴، ۳۶۳).

در بیان دیگر، استاد مصباح تأثیر علم در تکامل ایمان را در دو چیز می‌داند: نخست تأثیر کیفی، بدین صورت که هرچه استحکام و قطعیت علم بیشتر باشد، به همان میزان ایمان نیز قوی‌تر و التزام شخص به لوازم عملی بیشتر و عمیق‌تر خواهد بود؛ دوم تکرار توجه به علم به‌دست‌آمده باعث شدت یافتن ایمان و زنده و فعال و پویا بودن آن و در نتیجه التزام بیشتر و عمیق‌تر به لوازم عملی خواهد شد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۲۴۸).

نتیجه‌ای که از مجموع این بیانات به‌دست می‌آید، این است که از دیدگاه استاد مصباح ایمان از دو مقوله مستقل بپوشش و گرایش به‌همراه التزام عملی تشکیل می‌شود. امیال در عین اینکه حقیقتی مستقل و متفاوت از بپوشش و دارای منشأ مستقلی در نفس هستند، مترتب بر بپوشش‌ها می‌باشند؛ به‌گونه‌ای که بدون علم، امیال فعال نمی‌شوند پس بپوشش شرط لازم و ضروری و به‌تعبیری زمینه‌ساز برای فعال شدن امیال و جهت دادن به آنهاست. بر این اساس، انسان با بپوشش صحیح و فعال شدن امیال الهی متأثر از آن، به‌حدی که التزام به لوازم عملی را در پی داشته باشد، دارای ایمان حقیقی می‌شود.

۱-۲-۱. علم عرفی مقدمه ایمان

بیان شد که ایمان دارای دو عنصر است: یکی علم و معرفت و دیگری التزام عملی و حالت تسلیم و پذیرش. نکته‌ای که اینجا باید به آن اشاره شود، این است که علمی که مقدمه برای ایمان است و حصولش برای پیدایش ایمان لازم است، چه نوع علمی است؟ آیا علم یقینی است یا علم عرفی؟ علامه مصباح یزدی معتقدند علمی که مقدمه و لازمه ایمان است، «علم عرفی» است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۸۸).

علم یقینی یعنی انسان به یک واقعیت نفس‌الامری به‌گونه‌ای اعتقاد داشته باشد که هیچ احتمال خلافی به آن را ندهد و یقین به محال بودن غیر از آن داشته باشد؛ مانند «اجتماع نقیضین محال است». استاد مصباح منظور خود از علمی را که مقدمهٔ ایمان است، چنین علمی نمی‌داند؛ بلکه علمی را لازمهٔ ایمان می‌داند که با وجود آن، دغدغه و اضطراب درونی در رابطه با مطلب، دیگر وجود ندارد و انسان با آن به آرامش خاطر خواهد رسید. در اصطلاح، به چنین علمی اطمینان یا علم عرفی می‌گویند. در علم عرفی احتمال خلاف از حیث عقلی و فلسفی وجود دارد، اما این احتمال خلاف بسیار ضعیف است؛ به طوری که غالب انسان‌ها به آن اعتنایی ندارند و با بودن خلاف اندک، نفسشان به آن مطلب قانع شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۸۹).

۲-۱-۲. فرایند تحقق ایمان

حال که با بیان مقدماتی به دیدگاه استاد مصباح دربارهٔ حقیقت ایمان واقف شدیم، نوبت آن است که به نحوهٔ تحقق و شکل‌گیری ایمان پردازیم. فرایند شکل‌گیری ایمان در نگاه ملاصدرا کاملاً فرایند علم‌النفسی و در حوزهٔ معرفتی است؛ چراکه او ماهیت ایمان را تصدیق عقلانی دانسته و مؤلفهٔ گرایشی را درحقیقت از جنس ادراک می‌داند (صدرالمآلهین، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۵۲). نوصدرائیان با اندکی تفاوت، ایمان را فعل جوانجی - اختیاری نفس می‌دانند و علاوه بر مؤلفهٔ شناختی، قائل به گرایشی بودن ایمان هستند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۷۳).

برای ترسیم فرایند تحقق ایمان از نگاه استاد مصباح، ابتدا بایستی فرایند تحقق فعل اختیاری را مرور کنیم؛ چراکه ایشان ایمان را امر اختیاری نفس می‌دانند.

۳-۱-۲. فرایند تحقق فعل اختیاری

به‌اذعان فلاسفه، «نفس» مبدأ فاعلی رفتارهای انسان است. یکی از مباحثی که در علم‌النفس فلسفی پس از اثبات تجرد نفس بدان پرداخته شده، رابطهٔ نفس با فعل و رفتار صادر از انسان است (حسن‌زاده، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۳۴ و ۲۳۵). نفس ناطقهٔ انسانی یک مبدأ فاعلی علمی است که در سایهٔ شناخت، فعل از او صادر می‌شود و در این میان، فقط اموری را که برای خودش کمال تشخیص دهد، انجام می‌دهد. لذا بایستی پیش از انجام هر کاری، آن را تصور کند و کمال بودن آن را برای خود تصدیق نماید. به‌دنبال تصدیق به فایده، شوق انجام آن کار در نفس به‌وجود می‌آید و به‌دنبال شوق، اراده تحقق می‌یابد. پس از تعلق اراده به فعل، نیروی عامل باعث حرکت عضلات می‌شود و فعل مورد نظر انجام می‌پذیرد. درواقع هنگام ارادهٔ انجام کار، ابتدا انسان آن را تصور می‌کند و در مرحلهٔ بعد فوایدش را مورد توجه قرار می‌دهد و آن را تصدیق می‌کند. تا اینجا مربوط به مرتبهٔ علم و آگاهی است. به‌موازات شکل‌گیری علم، یک کیف یا حالت نفسانی دیگری به‌نام «میل و شوق» در نفس تحقق پیدا می‌کند. به‌دنبال میل و شوق، اگر شرایط برای انجام کار فراهم باشد، شوق مؤکد می‌شود و اراده به انجام کار تعلق می‌گیرد. در ادامه، نیروی عامل، عضلات را به حرکت درمی‌آورد و درنتیجه رفتار صادر می‌شود (شبروانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۳۹۹-۴۰۰). بنابراین مبادی فعل ارادی انسان را می‌توان چنین برشمرد: علم، تصدیق فایده، شوق، شوق مؤکد، اراده و قوهٔ عمل که به‌حرکت‌درآوردندهٔ عضلات است.

شناخت به مثابه چراغی نقش روشنگری را در کارهای اختیاری بازی می‌کند. اختیار و انتخاب بدون علم و آگاهی امکان ندارد. بنابراین انتخاب صحیح و درست به علم و تشخیص صحیح بستگی دارد. به هر میزان امکان کسب دانش‌های یقینی بالا باشد و دایره معلومات وسیع‌تر گردد، امکان استفاده درست از آنها برای تکاملات اختیاری بیشتر خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۸۹). شکی در ضرورت شناخت هدف و کمال واقعی و مسیر صحیح آن وجود ندارد و برای کسی که خواهان دستیابی به کمال واقعی است، لازم است که قبل از حرکت تکاملی خویش به این شناخت دست یابد. اما شناخت به تنهایی انسان را به حرکت و تصمیم‌گیری نمی‌رساند؛ بلکه فقط راه را نشان می‌دهد (عثمان، ۱۳۶۷، ص ۳۸). عنصر بعدی مورد نیاز در فعالیت‌های اختیاری، میل و گرایش است که نقش انرژی را دارد. با فراهم بودن چراغ راه و انرژی برای انجام کار، اگر امکانات و ابزار کافی وجود نداشته باشد، فعالیت‌های اختیاری به سرانجام نخواهند رسید. قدرت، آخرین عنصر اساسی است که انسان در فعالیت‌های اختیاری بدان نیازمند است. قدرت در این زمینه نقش امکانات و ابزار را بازی می‌کند. انسان در پرتو شناخت و استفاده از میل‌ها، می‌تواند هرآنچه را در راستای کمال واقعی خود می‌داند، محقق کند یا کارهایی را که مانع رسیدن او به کمال نهایی می‌شوند یا او را از آن دور می‌کنند، ترک نماید (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۵۱). پس فعل اختیاری، هم مؤلفه شناختی و هم گرایشی و هم توانشی دارد که در فرایند تولید این نوع افعال، مؤثر واقع می‌شوند (لطیفی، ۱۳۹۶، ص ۸۲).

از آنجا که در دیدگاه علامه مصباح، ایمان - برخلاف علم - یک امر و فعل اختیاری نفس قلمداد می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۱۷)، بنابراین فرایند تحقق ایمان مطابق با همان فرایند کلی صدور افعال اختیاری است. برای تحقق و شکل‌گیری ایمان که یک امر اختیاری است، نیاز به بینش صحیح و فعال شدن امیال الهی متأثر از آن است تا التزام عملی را در پی داشته باشد. سؤال این است که چگونه باید امیال الهی را فعال نمود؟

«حب ذات» نقطه آغاز همه تلاش‌های انسان است و حب بقا، حب کمال، علم و قدرت، و حب لذت نیز شاخه‌ها و فروع آن هستند. این حب ذات که فطری انسان است، او را به سمت خدادوستی نیز می‌کشاند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف، ج ۲، ص ۶۶).

شایان ذکر است که بیشتر گرایش‌ها و به تبع آن، رفتارهای انسانی بر اساس حب ذات شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، اصل بالذات بردن از خویش است و لذت بردن از سایر چیزها به این علت است که به نحوی با انسان ارتباط پیدا می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۹۱). انسان به جهت خوددوستی، به هر فرد یا چیزی که متعلق این دوستی باشد و همچنین به متعلقات آن فرد یا چیز علاقه‌مند می‌شود و به اندازه دوست داشتن آن شیء یا فرد، محبتش به آنها نیز شدیدتر می‌شود. حاصل آنکه انسان چون کمال خود را دوست دارد، فرد یا افرادی را که دارای کمال‌اند نیز دوست می‌دارد.

بر این اساس برای فعال کردن میل و شوق، بایستی لذت و خوشایندی طبع برای نفس اتفاق بیفتد تا فرایند گرایشی نفس که ایمان نیز در همان بعد قرار دارد، فعال گردد؛ چراکه انسان ذاتاً نفس خویش را دوست می‌دارد.

به عبارت دیگر، آموزه‌های اعتقادی یا غیراعتقادی باید دلپذیر و خوشایند نفس شوند تا قابل پذیرش گردند. اگر آن آموزه با حب ذات و شاخه‌های آن همگام شود، انسان از آن لذت خواهد برد و حالت خوشایندی به انسان دست می‌دهد. در این صورت است که آن آموزه در نفس مستقر می‌شود و نفس آن را پذیرفته، تبدیل به باور خواهد کرد. این گونه نیست که آن آموزه فقط با عقل پذیرفته شده باشد؛ بلکه در نفس نیز مستقر شده و نفس هم آن را پذیرفته و به اصطلاح، درونی کرده است. اینجا نفس چون آن آموزه را باور کرده است، به آن ملتزم خواهد شد. پس فرایند فعال شدن میل و شوق الهی این است که آموزه از هر مبدائی که وارد نفس شود - چه از طریق بُعد شناختی و چه بُعد گرایشی و چه بُعد توانشی - بایستی مسیر را بر اساس بُعد گرایشی طی نماید؛ چراکه میل و شوق و ایمان مربوط به بُعد گرایشی هستند و برای شکل‌گیری آنها باید فرایند آن گرایشی باشد. به عبارت دیگر، آموزه‌ای شناختی یا گرایشی یا رفتاری باید با یکی از امیال ذاتی انسان - که انسان آنها را ذاتاً دوست دارد - پیوند حاصل کند تا دلپذیر گردد. در این صورت، نفس وقتی لذت ببرد و آن را مناسب طبع خود ببیند، سعی خواهد کرد تا علم و آگاهی را از ذهن خود به قلب جریان دهد و تبدیل به باور نماید. اینجاست که علم و شناخت در نفس مستقر خواهد شد و ایمان شکل خواهد گرفت. لذا مادامی که فکر و اندیشه و استدلال‌های عقلی و عقلایی در قالب تصورات و تصدیقات و براهین عقلی باقی بماند و به دل و قلب انسان رسوخ نکند و تبدیل به باور قلبی نگردد، عمل و رفتاری متناسب با آن را در پی نخواهد داشت.

باید توجه داشت، ایمان یک حالت درونی است که با علم حضوری قابل درک است و برای توصیف آن فقط می‌توان آثار و علائم آن را توضیح داد. لازمه این حالت قلبی و روانی این است که انسان به لوازم آن ملتزم شود، یعنی بنا بگذارد که در مقام عمل به لوازم آن پایبند باشد. بسیاری از افراد هستند که معارفی را می‌دانند و به آنها علم دارند؛ اما بنا ندارند که در مقام عمل، لوازم آن را رعایت کنند. افراد زیادی هستند که می‌دانند استعمال دخانیات و سیگار ضررهای زیادی دارد و می‌تواند مشکلات متعددی را به همراه آورد؛ اما بنا ندارند که به این علم ترتیب اثر دهند؛ چنان که گویی نمی‌دانند. به تعبیر علمی، اینجا علم هست، اما ایمان نیست. چرا؟ چون همراه با «تصمیم به ترتیب آثار و لوازم» نیست. به بیان دیگر، اگر انسان به چیزی عالم باشد و بعد هم تصمیم بگیرد که در مقام عمل پای این علمش بایستد، به آن چیز ایمان آورده است؛ در مقابل، اگر با وجود اینکه علم دارد، تصمیم به عمل بر طبق آن ندارد یا اصلاً تصمیم به عمل نکردن دارد، اینجا کافر به آن چیز است؛ گرچه علم دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۸۴). بنابراین ایمان را می‌توان از وجود آثارش شناخت و بدان پی برد.

۴-۲-۱. چگونگی تبدیل شدن علم به ایمان

حال که فرایند شکل‌گیری ایمان بیان شد، به سؤال اصلی مقاله برمی‌گردیم و آن این بود که علم حصولی را چگونه می‌توانیم به ایمان تبدیل کنیم؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان تصدیق عقلی را به تصدیق قلبی تبدیل نمود؟

قبلاً بیان شد که منظور ما از علم حصولی، تصدیق عقلی است. تصدیق عقلی یعنی وقتی عقل، دو طرف قضیه (موضوع و محمول یا مقدم و تالی) را در نظر می‌گیرد، منطقاً بین آنها رابطه مثبت می‌بیند و آن را تصدیق می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۷۴).

به اعتقاد استاد مصباح، «ایمان» نیز به صورت مطلق همراه «تصدیق» است. به عبارت دیگر، وقتی کسی ایمان به چیزی می‌آورد، نوعی «تصدیق» به وجود آن شیء در نفس او به وجود آمده است؛ اعم از اینکه ایمان به یک شخص یا وجود صفتی در یک شخص یا ایمان به یک شیء باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۷۴). آنچه در این فضا مورد سؤال و دغدغه است، این است که این تصدیق چه نوع تصدیقی است؟ آیا همان تصدیق عقلی است؛ یعنی به صرف علم پیدا کردن و ایجاد تصدیق عقلی، ایمان نیز حاصل می‌شود؟ یا علاوه بر آن، به همراهی امر دیگری نیز نیاز دارد؟

قبل از اینکه بخواهیم به جواب این سؤال بپردازیم، باید به نکته‌ای اشاره نماییم و آن این است که استاد مصباح در بحث ایمان، علاوه بر تصدیق منطقی (عقلی)، تصدیق روان‌شناختی را نیز مطرح می‌کنند. ایشان بیان می‌دارند که تصدیق روان‌شناختی یعنی شخص به دلیل و برهان اثبات قضیه‌ای که منطقاً بین موضوع و محمول آن رابطه مثبت وجود دارد، علم ندارد و به همین دلیل در وجود چنین رابطه‌ای شک دارد. به عبارت دیگر، او از لحاظ روان‌شناختی شک دارد، نه تصدیق. بنابراین تصدیق منطقی، یک رابطه واقعی و به اصطلاح «نفس‌الامری» است که ما چه بدانیم و چه ندانیم، بین دو چیز وجود دارد، اما تصدیق روان‌شناختی در گرو اقامه دلیل و برهان است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۷۴).

با این بیان مشخص می‌شود که تصدیق منطقی همیشه همراه و ملازم با تصدیق روان‌شناختی نیست. باید این را نیز بدان افزود که حتی برعکس آن هم ممکن است: گاهی شخص از نظر روانی اعتقاد و تصدیق به وجود چیزی پیدا می‌کند؛ در حالی که چنین رابطه‌ای واقعیت ندارد.

انکون سؤال این است که در ایمان، کدام تصدیق مراد است؟ آیا تصدیق منطقی مراد است یا تصدیق روان‌شناختی یا هر دو؟ یا اینکه ممکن است با وجود اقامه برهان و تصدیق به وجود رابطه، و وجود هر دو تصدیق منطقی و روان‌شناختی برای شخص، باز هم ایمان وجود نداشته باشد و اضافه دیگری لازم باشد؟

بسیاری از اندیشمندیانی که درباره حقیقت ایمان بحث کرده‌اند، بر این باورند که وقتی هم تصدیق منطقی و هم تصدیق روان‌شناختی وجود دارد، ایمان نیز وجود خواهد داشت. به عبارت دیگر، ایمان همان تصدیق است و علم و ایمان با یکدیگر مساوی هستند؛ تنها قیدش این است که علم مطابق با واقع باشد، نه پندار و وهم. همین که برهان وجود داشت و شخص هم به آن برهان آگاه شد و ذهن او آن برهان را پذیرفت، اینجا ایمان حاصل شده است. بر این اساس نمی‌شود کسی چیزی را بداند، ولی به آن ایمان نداشته باشد؛ چون تعریف ایمان همان تصدیق است. اما استاد مصباح این نظریه را با توجه به آیات قرآن تأیید نمی‌کنند؛ چراکه قرآن به شواهدی اشاره دارد که شخص عالم به چیزی است، اما در عین حال نسبت به آن، موضع نفی و انکار گرفته است و این حاکی از آن است که به آن ایمان نیاورده است. از این شواهد قرآن

مشخص می‌شود که در اصطلاح قرآن، علم و ایمان جدای از یکدیگرند و ایمان چیزی بیش از «دانستن» است و علاوه بر علم، اضافه دیگری نیز لازم دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۷۵).

در اصطلاح قرآن، علم امری جبری و غیراختیاری است؛ چراکه وقتی دلیل و برهان بر چیزی اقامه شد، عقل انسان چاره‌ای جز تصدیق ندارد، اما ایمان امری اختیاری است و جبراً حاصل نمی‌شود و ممکن است با حصول علم، ایمان در نفس مستقر نشده باشد. داستان فرعون و فرعونیان با حضرت موسی علیه السلام را می‌توان شاهد مثال قرآن بر این مطلب دانست.

در این داستان، قرآن بیان می‌دارد که خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام را با نه معجزه سوی فرعون و قومش فرستاد. آن حضرت یکی پس از دیگری معجزه‌ها را برای مردم ظاهر کرد. فرعون در واکنش به این معجزه‌ها به قومش می‌گفت: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (قصص: ۳۸)؛ ای بزرگان قوم! من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم؛ یعنی علم به الهی غیر از خود برای شما ندارم. قرآن از زبان حضرت موسی علیه السلام این مسئله را با تأکید رد می‌کند و می‌فرماید: «لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (اسراء: ۱۰۲)؛ قطعاً می‌دانی که این [نشانه‌ها] را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین نازل نکرده است. در ادبیات عرب برای تأکید کردن، از حروفی استفاده می‌شود؛ مانند «لام مفتوح» و دیگری «قد». در این آیه، هر دو وجود دارد: «لَقَدْ عَلِمْتَمَا»؛ یعنی ای فرعون! تو به یقین می‌دانی و حتماً «علم» داری که این معجزه‌ها را فقط پروردگار آسمان‌ها و زمین نازل کرده است. بنابراین به نص قرآن، فرعون به وجود پروردگار و معجزه‌ها، یعنی هم به «توحید» و هم به «نبوت»، علم دارد؛ ولی با این همه به آنها «ایمان» نیاورده است.

همچنین در مورد دیگر، قرآن درباره فرعونیان می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...» (نمل: ۱۴)؛ و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، آن را انکار کردند. فرعونیان یقین داشتند و ذهن و عقلشان به این مسئله تصدیق داشت که این معجزه‌ها آیات و نشانه‌های الهی‌اند و موسی علیه السلام پیامبر خداست؛ اما قلب و دلشان به آن ایمان نداشت. بنابراین با مراجعه به قرآن کریم مشخص می‌شود که علم و ایمان یک چیز نیستند و با یکدیگر ملازمه ندارند. این گونه نیست که هر جا علم بود، حتماً ایمان هم وجود داشته باشد.

با توجه به مطالب گذشته، اینکه چگونه می‌شود انسان با آنکه چیزی را می‌داند و علم قطعی درباره آن دارد، بنا بگذارد که ترتیب اثر ندهد، به اعتقاد استاد مصباح، این مسئله مربوط است به لذتهایی که انسان در ارتکاب یا ترک آن چیز می‌بیند؛ و به طور کلی، هوا و هوس‌ها و دلبستگی‌هاست که مانع می‌شود انسان ایمان بیاورد. ایشان داستان مباحثه پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان نجران را شاهد خوبی برای این مسئله می‌دانند. مسیحیان به علت عادت و علقه‌ای که به خوردن گوشت خوک و شراب داشتند و در اسلام هم هر دو حرام است، نتوانستند از لذت خوردن گوشت خوک و شراب صرف نظر کنند و زیر بار حق نرفتند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۸۳).

بنابراین ممکن است که انسان با وجود یقین به چیزی، به علت هوا و هوس و لذت و غرور و... زیر بار آن نرود و آن را انکار نماید؛ نظیر فرعون که اگر ایمان می‌آورد، دیگر کسی او را به خدایی قبول نمی‌کرد و مجبور بود آن همه قدرت و ثروت و شکوه و جلال و جبروت ظاهری را رها کند و مانند یک انسان معمولی زندگی کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۸۴).

عکس این داستان نیز صادق است؛ یعنی همان طور که لذت بردن باعث ایمان نیاوردن مسیحیان به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله شد، لذت بردن نیز می‌تواند باعث ایمان آوردن انسان گردد. هوا و هوس و دلبستگی‌ها، به حب ذات و خوددوستی گره خورده است و انسان در سایه خوددوستی دچار هوا و هوس و دلبستگی منفی می‌شود. از همین حربه، در جهت مثبت نیز می‌توان بهره جست. به عبارت دیگر، چاره کار این است که «علم» به گرایش‌های فطری انسان (حب ذات و شاخه‌های اصلی و فرعی آن) گره بخورد و بین آنها ارتباط مثبتی حاصل گردد. در این صورت، تصدیق با یکی از گرایش‌های فطری موجود در نفس انسان پیوند خورده، تبدیل به ایمان خواهد شد. باید توجه داشت که در فرایند فعل اختیاری، تصور، تصدیق و تصدیق به فایده، هنوز در مرحله علم حصولی (تصدیق عقلی) قرار دارند و در این مرحله، هنوز علم به قلب وارد نشده است تا به ایمان تبدیل شود. ورود به مرحله شوق و شوق‌آکید است که نفس را در مرحله ایمان قرار می‌دهد.

بنابراین برای اینکه «تصدیق» به «شوق» تبدیل شود، باید به یکی از گرایش‌های فطری نفس گره بخورد؛ مثلاً می‌توان این پیوند را این گونه ایجاد کرد: از انسان‌ها بعضاً اعمالی صادر می‌شود که پاداش و جزایی که در ازای آن باشد، وجود ندارد. سؤال اینجاست که اینها کجا باید جبران شوند؟ چه کسی می‌تواند چنین جزایی را بدهد؟ چه کسی می‌تواند بهشت و جهنمی را درست کند که جزای آن اعمال در آنجا داده شود؟ انسان در درون خود می‌باید که نیاز به یک حقیقت برتر و قدرت برتر دارد تا جواب‌گوی این مسائل باشد. اینجاست که «تصدیق» به گرایش‌های فطری انسان گره می‌خورد و به هم وصل می‌شوند. حقیقت‌جویی و کمال‌گرایی از گرایش‌های فطری نفس هستند. وقتی علم به خداوند به این گرایش‌های نفس پیوند می‌خورد، آن حالت خوشایندی و لذت برای نفس انسان به وجود می‌آید، یعنی نفس آن را خوشایند و مناسب طبع خود می‌داند؛ لذا به آن میل و رغبت و شوق پیدا می‌کند و آن را می‌پذیرد و به آن ملتزم می‌شود. پذیرفتن همان و ملتزم شدن به آن همان.

بنابراین فرایند تبدیل علم حصولی به ایمان یا تصدیق عقلی به تصدیق قلبی این است که باید تصور ذهنی به تصدیق عقلی تبدیل شود و تصدیق عقلی با یکی از گرایش‌های فطری نفس همگام شود تا خوشایند نفس انسان گردد و به آن شوق پیدا کند تا در نهایت به تصدیق قلبی تبدیل شود و ایمان حاصل گردد. وقتی تصدیق عقلی به گرایش‌های فطری وصل شود، این گرایش‌های فطری مانند مرکبی هستند که نفس را سوار می‌کنند و با خود به سوی تصدیق قلبی و ملتزم شدن عملی می‌برند.

در این بستر، نقش محیط (خانواده، دوستان و رفقا) و در معرض شبهه قرار نداشتن، خیلی مهم است تا امواج منفی ندهند. اینها موانعی هستند که نمی‌گذارند تصدیق عقلی به تصدیق قلبی پیوند بخورد و تصدیق عقلی موافق با طبع نفس شود. شبهه حتی نمی‌گذارد که تصدیق عقلی به تصدیق روان‌شناختی تبدیل شود، چه رسد به اینکه تصدیق با گرایش‌های فطری گره بخورد. لذا محیط خیلی مهم است که نگذارد تا شبهه سنگین به نفس بخورد. بایستی در ابتدای راه، محیط را کنترل کرد تا آموزه‌ها با گرایش‌های فطری خوب پیوند بخورند و بعداً خود نفس به مرحله‌ای می‌رسد که می‌تواند در مقابل شبهات سنگین نیز دوام بیاورد.

نتیجه‌گیری

از آنجاکه برخلاف علم، ایمان به‌عنوان یک امر و فعل اختیاری نفس قلمداد می‌شود، از این‌رو فرایند تحقق ایمان مطابق با همان فرایند کلی صدور افعال اختیاری است. به‌تعبیر علامه مصباح، ایمان ماهیت‌گرایشی دارد که مبتنی بر گرایش‌های فطری است که درون نفس نهادینه شده‌اند. درون نفس انسان، همان‌گونه که معارفی به‌صورت اجمالی حضور دارند و تحت عنوان علوم حضوری شناخته می‌شوند، کشش‌هایی نیز به‌صورت فطری در نهاد انسان گذاشته شده‌اند که گرایش‌های فطری نام دارند. حضور این معارف و گرایش‌ها در نفس انسانی که از لحظه تولد همراه اوست، قوه و استعداد لازم را برای رشد و تربیت او و دستیابی به هدف آفرینش فراهم نموده است. این معارف و گرایش‌ها، خود مبنا و منبع معارف و گرایش اکتسابی بعدی می‌شوند. فرایند تحقق ایمان نیز از همین‌جا شروع می‌شود. نیازهای اولیه‌ای که از درون احساس می‌شوند، نقطه آغاز حرکت نفس را در تحقق ایمان فراهم نموده‌اند. درحقیقت، توجه انسان همان درک این حالت نفسانی یا به‌تعبیر رایج، میل است و میل آن کشش ذاتی به‌سوی ارضا و پاسخ‌نیاز است. از این‌رو لزوماً قبل از هرگونه گرایشی، نوعی بینش و علم وجود دارد و اساساً بدون علم، میل و محبت ایجاد نمی‌گردد. با ادراک حالت خوشایندی، فرایند تصدیق عقلی آغاز می‌شود. در این فرایند، نفس انسانی از ورودی‌های متعدد (حواس ظاهری، حواس باطنی، علوم حضوری، عقل و نقل) (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۶۱-۱۹۰)، تصویری را دریافت می‌کند و طی یک فرایند منطقی (تصور موضوع، محمول، نسبت و حکم) (ر.ک: مظفر، ۱۴۲۴، ص ۴۵)، تصدیق شکل می‌گیرد. در این مرحله، علم اجمالی اولیه به‌کمک انگیزه‌ها و امیال فطری، در بستر ذهن تبدیل به علم تفصیلی و تصدیق عقلانی می‌شود. پس از این مرحله، فرایند تحقق ایمان در جهت تبدیل ایمان عقلی به ایمان قلبی با درونی‌سازی و پذیرش قلبی تصدیقات عقلی، که حاصل مرحله قبل بود، ادامه می‌یابد. در این مرحله نیز گرایش‌های نفسانی به‌همراه تصدیقات ایجادشده، فرایند را ادامه می‌دهند؛ بدین‌گونه که از یک‌سو متربی وضعیت موجود را که حالتی از جهل، فقر و نیاز است، درک می‌کند و از سوی دیگر، حالت خوشایند به‌دست آوردن آگاهی و ارضا یا رفع آن نیاز را درک نموده، مبتنی بر لذت رسیدن به هدف، از برقراری رابطه این دو، ضرورت دستیابی به آن را جعل می‌کند (این بیان، حاصل قاعده‌ای به‌نام «ضرورت بالقیاس» است که از ابتکارات علمی علامه مصباح یزدی می‌باشد) (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۳۴). ترسیم درست و صحیح هدف و نقطه مطلوب در اینجا بسیار اهمیت دارد؛ چراکه می‌تواند میل به دستیابی به آن را فعال کند و آن حالت خوشایند اجمالی قلبی را در این مرحله، در مقایسه با دیگر لذت‌ها و امیال، با کمیت و کیفیت بیشتر طلب نماید. درحقیقت، با تکرار و توجه بیشتر می‌تواند آن آموزه‌ها را ملکه نفس نماید. پذیرش قلبی آموزه‌ها در این مرحله به‌معنای تبدیل تصدیقات عقلی به باوری قلبی است که تصدیق به فایده شده و به آن، میل تفصیلی و شدید پیدا کرده است. برای این منظور، بایستی تصدیق عقلی به یکی از گرایش‌های فطری نفس گره بخورد تا دلپذیر گردد.

در این صورت، نفس وقتی لذت ببرد و آن را مناسب طبع خود ببیند، ناگزیر آن علم و آگاهی، درونی نفس شده، تبدیل به باور می‌شود، اینجاست که علم و شناخت در نفس مستقر می‌شود و ایمان شکل خواهد گرفت. اکنون زمان آن رسیده است که نفس خود را ملزم به لوازم آن بداند. درحقیقت، نشانه پذیرش قلبی و واقعی متعلقات ایمان این است که اگر شرایط بروز رفتار متناسب فراهم باشد، شخص آن گونه رفتار خواهد کرد. به عبارت دیگر، ملتزم شدن به لوازم آن عقیده، منزلگاه اخیر این فرایند است. اگر این فرایند در هر کدام از مراحل فوق متوقف شود، حد نصاب ایمان تحقق نیافته است و هرچه این فرایند عمیق تر و با کیفیت بیشتر طی شود، ایمان حاصله باکیفیت تر خواهد بود. البته انجام عمل و رفتار متناسب جهت بروز این ایمان نیز به تقویت آن کمک می‌کند.



منابع

- آذربایجانی، مسعود (۱۳۸۳). توجیه ایمان از دیدگاه ویلیام جیمز. پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ۵ (۱۹)، ۱۶-۳.
- اکبری، رضا (۱۳۸۹). رویکردهای مختلف به مسئله وجود خداوند و نگاه ابن‌سینا به قرینه‌گرایی. آینه معرفت، ۹ (۲۵)، ۱۰۵-۲۲.
- بدخشان، نعمت‌الله؛ مزیدی، محمد و رحیمیان، سعید (۱۳۸۸). کاوشی در رابطه با ایمان و معرفت فلسفی. اندیشه دینی دانشگاه شیراز، ۹ (۳۲)، ۱۱۴-۸۹.
- بلندهمتان، کیوان (۱۳۹۲). جایگاه مفهوم ایمان در تربیت اسلامی. تربیت اسلامی، ۸ (۱۶)، ۷۷-۵۷.
- پلاتینینگ، آلوی (۱۳۷۶). فلسفه دین: خدا، اختیار و شر. ترجمه محمد سعیدی مهر. قم: مؤسسه فرهنگی طه.
- حسن‌زاده، حسن (۱۳۶۲). دروس معرفت نفس. تهران: علمی و فرهنگی.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۶). جستاری فراگیر در ژرفای معرفت‌شناسی. قم: حکمت اسلامی.
- سویین برن، ریچارد (۱۳۸۷). اثبات وجود خدا. ترجمه مرتضی فتحی‌زاده، کتاب ماه (دین)، ۱۲ (۱۳۵)، ۴۰-۴۷.
- شجاعی، محمدصادق (۱۳۹۲). دیدگاه‌های روان‌شناختی آیت‌الله مصباح یزدی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- شکوهی یکتا، محسن (۱۳۹۶). تعلیم و تربیت اسلامی (مبانی و روش‌ها). تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی.
- شیروانی، علی (۱۳۷۰). ترجمه و شرح نه‌ایة الحکمه. تهران: الزهراء.
- صدرالمطالین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰). أسرار الآیات و انوار البینات. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی.
- _____ (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم. قم: بیدار.
- عثمان، عبدالکریم (۱۳۶۷). روان‌شناسی غزالی. ترجمه سیدمحمدباقر حجتی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- قلی‌زاده، محمد و جعفری، امرالله (۱۳۹۳). رابطه ایمان و معرفت از دیدگاه علامه طباطبائی با محوریت تفسیر المیزان. معرفت، ۲۳ (۲۰۷)، ۹۱-۱۰۰.
- کرگور، سورن (۱۳۷۴). انفسی بودن حقیقت است. نقد و نظر، ۱ (۳ و ۴)، ۶۲-۸۱.
- لطیفی، علی (۱۳۹۶). مبانی فلسفی علم تربیت اسلامی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- لگنهاوزن، محمد (۱۳۷۹). گناه ایمان‌گرایی و بیت‌گشتاین. نقد و نظر، ۷ (۲۵ و ۲۶)، ۱۵۱-۱۶۵.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). به‌سوی خودسازی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____ (۱۳۸۲). کاوش‌ها و چالش‌ها. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____ (۱۳۸۳). آموزش عقاید. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۸الف). اخلاق در قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____ (۱۳۸۸ب). انسان‌سازی در قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____ (۱۳۹۱). رساترین دادخواهی و روشنگری (شرح خطبه فدکیه). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____ (۱۳۹۴). آموزش فلسفه. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مظفر، محمدرضا (۱۴۲۴). المنطق التعلیمی؛ منهج جدید فی تعلیم المنطق للعلامه المظفر. قم: دارالفکر.
- مک‌گراث، آلیستر (۱۳۹۲). درس‌نامه الهیات مسیحی. ترجمه محمدرضا بیات و دیگران. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- میرباباپور، سیدمصطفی (۱۳۹۶). رابطه ایمان و معرفت از منظر علامه مصباح یزدی. حکمت اسلامی، ۴ (۲)، ۶۵-۶۹.
- نوذری، محمود (۱۳۹۶). روان‌شناسی تحول دینداری. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

برنامه درسی تربیت اخلاقی فضیلت‌گرایی اسلامی از منظر فارابی

✉ رسول توکلی / دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

r.tavakoli63@gmail.com

mjzarean@gmail.com

alilatifi@rihu.ac.ir

 orcid.org/0000-0003-2967-8387

محمدجواد زارعان / دانشیار گروه علوم تربیتی جامعه المصطفی العالمية

علی لطیفی / استادیار گروه علوم تربیتی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۱۹ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۱

چکیده

در دنیای امروز پرداختن به اخلاق و تربیت اخلاقی در قالب برنامه درسی مشخص ضروری است. این برنامه بر اساس نظرات اندیشمندان فضیلت‌گرایی مسلمان می‌تواند مسیر مشخصی را پیش روی نظام‌های آموزشی قرار دهد. فارابی تلاش دارد تا بر اساس «فضیلت»، نظام اخلاقی اسلامی را شکل دهد. این پژوهش با روش استنتاجی، برنامه درسی تربیت اخلاقی را از منظر ایشان بیان می‌کند. نتایج تحقیق حکایت از آن دارد که هدف غایی در نگاه فارابی سعادت است و کسب فضایل، به‌عنوان هدف میانی برای دستیابی به هدف غایی بیان شده است. در بخش محتوای برنامه درسی چنین به‌دست آمد که فارابی محتوا را فضایی می‌داند که در راستای سعادت باشند و گام‌هایی کاربردی برای شکل‌گیری فضایل بیان می‌کند. همچنین می‌توان روش‌های «فراهم کردن موقعیت‌های مشابه عمل»، «عمل وارونه»، «گفت‌وگوی برهانی، اقناعی و اکراهی»، «احتذاء» و «مقایسه لذت‌ها» را از آثار فارابی به‌دست آورد. در ارزیابی نیز فارابی محور اصلی را سنجش فضایل اخلاقی و ملکه شدن آنها می‌داند که این با سهولت در انجام عمل نیک و ترک عمل زشت، قابل ارزیابی است.

کلیدواژه‌ها: برنامه درسی تربیت اخلاقی، فارابی، فضیلت‌گرایی، اندیشمندان مسلمان.